




ابی‌بال و پیرا وودی آلن | انکار شاطریان | 

بی‌بال و پر | مجموعه طنزهای وودی آلن |

ترجمه: نگار شاطریان | ویراستار: فرانک ناطقی |

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان |

مدیر تولید: مصطفی شریفی |

چاپ چهارم | ۱۳۹۸ | تهران | ۵۰۰ نسخه |

شابک: ۷-۸۱-۵۱۹۳-۶۰۰-۹۷۸ |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ |

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۳۷۴ |

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵-۶۶۹۶۳۶۱۷ |

همه‌ی حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

bidgolpublishing.com |



سرشناسه: آلن وودی، ۱۹۳۵ - م. Allen, woody |

عنوان و نام پدیدآور: بی‌بال و پر: مجموعه طنزهای وودی آلن / ترجمه نگار شاطریان |

مشخصات نشر: تهران: بیدگل، ۱۳۹۳. |

مشخصات ظاهری: ۱۶۳ ص. |

شابک: ۷-۸۱-۵۱۹۳-۶۰۰-۹۷۸ |

وضعیت فهرست نویسی: فیبا |

یادداشت: عنوان اصلی: Without feathers |

یادداشت: کتاب حاضر تحت عنوان «بی‌بال و پر طنزهای وودی آلن» با ترجمه‌ی

محمود شرف آزاد تهرانی توسط ماه ریز در سال ۱۳۸۳ منتشر شده است |

موضوع: طنز آمریکایی -- قرن ۲۰م. |

شناسه افزوده: شاطریان، نگار، ۱۳۶۵ - مترجم |

رده بندی کنگره: ۹۱۳۹۲ ب ۹ / ۳۵۵۱ PS |

رده بندی دیویی: ۸۱۸ / ۵۴۰۷ |

شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۹۸۴۳۳ |

فهرست

گزیده‌هایی از یادداشت‌های آلن | ۷ |

بررسی پدیده‌های فرامادی | ۱۷ |

راه‌نمای برخی از باله‌های کبوتر شناخته‌شده | ۳۳ |

زنان لاوبورگ | ۴۵ |

نخستین مقالات | ۵۹ |

دستورالعهد مختصر اما مفید برای نافرمانی مدنی | ۶۹ |

معمای کارآگاه فورد | ۷۷ |

نابغه‌ی ایرلندی | ۹۱ |

افسانه‌های خارق‌العاده و دیوهای اسطوره‌ای | ۱۰۵ |

اما نرم... | ۱۱۵ |

اگر امپرسیونیست‌ها دندان‌پزشک بودند | ۱۲۳ |

کسی برای واینشتاین سوگواری نخواهد کرد | ۱۳۷ |

روزگار خوش : خاطرات شفاهی | ۱۵۱ |

| گزیده‌هایی از یادداشتهای آلن |

آن چه پیش رو دارید، گزیده‌هایی است از یادداشتهای خصوصی وودی آلن تا بدین لحظه، که در قالب مجموعه‌ای پسامرگ و یا بعد از فوت وی منتشر خواهد شد، هر کدام زودتر فرا برسد.

هر شب را سخت‌تر از شب قبل به روز می‌رسانم. دیشب، احساس ناخوشایندی داشتم، گویی چند مرد می‌خواستند به اتاقم یورش بیاورند تا مرا بشویند. اما برای چه؟ مدام اشکالی شبیح‌گونه از ذهنم می‌گذشت، و ساعت ۳ صبح زیرپوشم که

روی صندلی پهن کرده بودم ناگهان به شکل کایزر^۱ با اسکیت درآمد. وقتی بالاخره خوابم برد، همان کابوس وحشتناک همیشگی را دیدم؛ یک موش خرما می‌خواست در یک مسابقه جایزه‌ام را بگیرد. دیگر هیچ کورسوی امیدی برایم باقی نمانده است.

احساس می‌کنم اوضاع خورد و خوراکم بدتر شده. همین‌طور آسمم. هرازگاهی سینه‌ام خس‌خس می‌کند، و بیش از پیش دچار سرگیجه می‌شوم. تازگی‌ها حملاتی بهم دست می‌دهد، نفسم بالا نمی‌آید و غش می‌کنم. اتاقم نم‌گرفته و مدام اضطراب و تپش قلب دارم. تازه فهمیده‌ام که دستمال‌هایم هم ته کشیده‌اند. کی می‌توانم یک نفس راحت بکشم؟

طرح یک داستان: مردی متوجه می‌شود که طوطی‌اش به سِمَت وزیر کشاورزی منصوب شده. حسادت مثل خوره به جانش می‌افتد و تصمیم می‌گیرد با شلیک گلوله‌ای خودش را بکشد، اما از

1. Kaiser

بد روزگار، تفنگش از آن تفنگ‌هایی است که با کشیدن ماشه یک پرچم کوچک از لوله‌اش درمی‌آید که رویش نوشته «بنگ». پرچم چشمش را از کاسه درمی‌آورد، اما زنده می‌ماند. این اتفاق همچون تلنگری او را به خود می‌آورد و او برای نخستین بار، به لذت‌های ساده‌ی زندگی پی می‌برد، لذت‌هایی همچون کشاورزی یا نشستن روی شلنگ تلمبه.

اندیشه‌ی پشت این طرح: چه می‌شود که انسان به کشتن رو می‌آورد؟ برای به‌دست آوردن غذاست که می‌کشد. تازه فقط غذا نیست: معمولاً پای یک نوشیدنی هم در میان است.

آیا باید با دابلو.^۱ ازدواج کنم؟ خب اگر حاضر نشود بقیه‌ی حروف اسمش را به من بگوید چه؟ شغلش را چه کار کنم؟ آخر من چگونه می‌توانم از زنی به این زیبایی بخواهم رولر دربی^۲ را کنار بگذارد. باید تصمیم بگیرم...

1. W.

2. Roller Derby

یک بار دیگر دست به خودکشی زدم. این بار دماغم را خیس کردم و آن را در پریز برق فرو کردم. از بسد روزگار، سیم‌کشی اتصالی کرد و محکم کوبیدم به یخچال. همچنان در افکار خودکشی غوطه می‌خورم. مانده‌ام که آیا پس از مرگ حیاتی وجود دارد، و اگر وجود دارد می‌تواند این بیست دلاری‌ام را برایم خرد کند؟

امروز در یک مراسم تشییع جنازه برادرم را دیدم. پانزده سالی می‌شد که همدیگر را ندیده بودیم، اما باز طبق معمول یک مثنای خوک از جیبش درآورد و پشت سر هم آن را زد توی سرم. گذر زمان کمکم کرده تا بهتر درکش کنم. بالاخره فهمیدم این حرفش که من «یک موجود مشمئزکننده‌ام که فقط به درد کشتار جمعی می‌خورم» بیشتر از روی دلسوزی است تا خشم. اما خودمانیم، همیشه از من زرنگ‌تر بود، زرنگ‌تر، باهوش‌تر، بافرهنگ‌تر، تحصیل‌کرده‌تر. اما این‌که چرا هنوز در مک دونالد^۱ کار می‌کند، خدا می‌داند.

1. McDonald's

طرح داستان: چند سگ آبی تالار کارنگی^۱ را تصرف می‌کنند و اپرای وُتزک^۲ را اجرا می‌کنند. (تم خوبی است. اما ساختارش را چه کار کنم؟)

ای خدا، این همه احساس گناه برای چیست؟ برای این‌که از پدرم متنفر بودم؟ لابد به‌خاطر آن ماجرای خوراک گوشت گوساله و پارمزان است. خب توی کیف پولش چه کار می‌کرد؟ شانس آوردم به حرفش گوش نکردم، وگرنه الان قالب‌زن کلاه بودم. هنوز صدایش توی گوشم است: «قالب‌زنی کلاه، بهترین شغل دنیا.» قشنگ یادم است وقتی بهش گفتم می‌خواهم نویسنده شوم چه واکنشی نشان داد. «تنها کاری که در ارتباط با نویسندگی خواهی کرد با یک جغد خواهد بود.» هنوز هم که هنوز است منظورش را از این حرف نفهمیده‌ام. چه مرد غمگینی! وقتی اولین نمایشنامه‌ام، «کیست گاس^۳» در تالار لایسام^۴ روی صحنه رفت، شب افتتاحیه با کت فراگ و ماسک ضد‌گاز به نمایش آمد.

1. Carnegie Hall

2. Wozzeck

3. A Cyst for Gus

4. Lyceum

امروز غروب زرد و قرمزی را دیدم و مرا به این
اندیشه فرو برد که چقدر حقیرم! البته، دیروز هم که
باران می‌آمد همین فکر آمد سراغم. دوباره
احساس تنفر از خود و افکار خودکشی بر من چیره
شد و دست به خودکشی زدم، این بار با
نفس کشیدن کنار یک بازاریاب بیمه.

داستان کوتاه: یک روز صبح مردی از خواب
بیدار می‌شود و می‌فهمد که به کفی طبی خودش
تبدیل شده. (این ایده در لایه‌های گوناگونی قابل
اجراست. از دیدگاه روان‌شناسی، جوهر اصلی آثار
کروگر^۱، شاگرد فروید، است که کاشف جنسیت در
بیکن نیز بوده.)

امیلی دیکینسون^۲ تا چه حد در اشتباه بود! امید
«موجودی با پرو بال» نیست. این گونه که پیداست،
آن موجود دارای پرو و بال برادرزاده‌ی من است.
باید او را پیش یک متخصص در زوربخ ببرم.

1. Kruger

2. Emily Dickinson